پیشرفت

پیش رفتن یعنی رفتن به جلو.

او از نردبان آهسته جلو رفت.

ورزشکار

ورزشکار شخصی است که ورزش می کند.

برخی از ورزشکاران می توانند بسیاری از ورزش ها را به خوبی انجام دهند.

میانگین

اگر چیزی متوسط ​​باشد ، در سطح طبیعی است.

من ثروتمند یا فقیر نیستم ؛ من متوسط ​​هستم

رفتار - اخلاق

رفتار شما نحوه عمل شماست.

رفتار آنها در این ترم خوب بود. آنها مشکلی ایجاد نکردند

پشت

پشت به معنای عقب بودن چیزی است.

دختر کوچک پشت درختی مخفی شده بود.

دوره

یک دوره کلاس در مدرسه است.

من یک P.E گرفتم البته در مدرسه امسال.

پایین تر

پایین آوردن چیزی این است که پایین بیاید.

نمودار نشان می دهد که چگونه تولید او در طول سال کاهش یافته است.

همخوانی داشتن

مطابقت یعنی همان یا مشابه بودن.

دو کفش با هم مطابقت داشتند. ظاهر آنها یکسان بود.

عضو

عضو ، شخصی است که در یک گروه عضو است.

جولی جدیدترین عضو تیم ما است.

ذهنی

اگر چیزی ذهنی باشد ، با ذهن شما ارتباط دارد.

من یک عکس ذهنی از اتاق درست کردم.

مسافر

مسافر شخصی است که سوار اتومبیل ، قطار یا هواپیما می شود.

یک مسافر در قطار مترو ایستاده بود.

شخصیت

شخصیت شما همان چیزی است که هستید و چگونه رفتار می کنید.

جان شخصیت بدی دارد.

شعر

شعر نوعی کوتاه نوشتن است.

ویلیام شکسپیر اشعار زیادی سروده است.

قطب

میله یک چوب نازک و بلند است که از چوب یا فلز ساخته شده و چیزهایی را پشتیبانی می کند.

پرچم از تیر پرچم آویزان بود.

برداشتن

حذف چیزی به معنای بردن آن است.

میخ را از تخته برداشتم.

ایمنی

ایمنی به معنای ایمن بودن و مصون ماندن از خطر است.

برای امنیت خود ، او را روی صندلی ماشین قرار دادند.

شلیک

شلیک کردن این است که چیزی مثل گلوله به سمت فلانی یا چیزی شلیک کنید.

شکارچی اسلحه خود را بلند کرد تا به سمت هدف شلیک کند.

صدا

صدا کردن یعنی سر و صدا کردن.

زنگ ساعت به صدا درآمد و همه ما را از خواب بیدار کرد.

شنا کردن

شنا حرکت در آب است.

من عاشق شنا در اقیانوس هستم.

وب

تار خانه ای است که توسط عنکبوت ساخته می شود.

مامان تار عنکبوت را از گاراژ تمیز کرد.

استیسی می خواست برای تعطیلات در هتلی زیبا اقامت کند. اما والدینش او را به اردوگاهی وحشتناک اعزام کردند. برای صبحانه ، استیسی آب تازه و شیر شکلات را دوست داشت ، اما در اردوگاه آب گرفت. بعد از ظهر او می خواست شعر بگوید ، اما مجبور شد شنا کند. این اردوگاه با هواپیماهای بلند نزدیک فرودگاه بود. تار عنکبوت بالای تخت او آویزان بود. از نظر او ، رفتار متوسط ​​بچه ها بسیار بد بود. هیچ دختری با شخصیت او مطابقت نداشت. او از آن متنفر بود.

یک روز ، آنها کلاس داشتند. ورزش ذهنی برای استیسی خوب به نظر می رسید. اما این یک دوره در مورد ایمنی آب بود. آنها یاد گرفتند که چگونه مسافر ایمن در یک قایق باشند. استیسی هرگز قصد نداشت با قایق برود.

روز بعد ، آنها یک بازی انجام دادند. یک تیم قرمز و یک تیم آبی وجود داشت. استاسی در تیم آبی پوشان بود. هر تیم باید سعی کند پرچم تیم دیگر را از یک تیر پر کند. آنها همچنین مجبور به استفاده از اسلحه آب بودند. وی گفت: "من زیاد اهل ورزش نیستم." اما او هنوز مجبور بود بازی کند.

استیسی یک اسلحه آب برداشت و به دنبال جایی برای پنهان شدن بود. پسری گفت: "استیسی ، تو به وسط پیشروی. من درست خواهم رفت آن دو به سمت چپ خواهند رفت. "

استیسی هنوز نمی خواست بازی کند. او وارد جنگل شد و دید که یک بازیکن تیم قرمز در حال آمدن است. استیسی پشت درخت پنهان شد و سپس بیرون پرید و بازیکن دیگر را شلیک کرد. "این جالبه!" استیسی فکر کرد.

چند دقیقه بعد از پیشرفت بیشتر ، استیسی پرچم قرمز را دید. یکی از اعضای تیم قرمز مراقب آن بود. او با اسلحه آب خود را به او شلیک کرد. سپس پرچم را پایین آورد و به طرف تیم خود برگشت. "دریافت کردم!" او فریاد زد. تیم آبی برنده شد! استاسی قهرمان بود.

برای بقیه هفته ، استیسی لذت می برد. او حتی دوستان جدیدی پیدا کرد.